

مغز کافر و دل مسلمان



فرید سیاوش

به باور مغز کافر و دل مسلمان من، لازمه عبور از دوزخ نا فهمی ها و کج فهمی ها به کاخ حقیقت ها، چراغانی کردن مسایل است حتی با افروختن سر انگشتان خود.

بستر پرسش ها را با این گفته فیلسوف بزرگ چینی کنفوسیوس هموار میکنیم که: «**بجای لعنت فرستادن به تاریکی شمع بیافروزید**»؛ برماست تا شمع شناخت را روشن کنیم و شناخت از پرسش شروع میشود.

آفریدگار نور و خرد! خود میدانی که انسان و آگاه بودن و ماندن در این دنیا چه دشوار است . گفتند و تاویل دادند که عالم هستی را با همه بزرگی و پهنایش با میلیارد کهکشان که در هر کهکشان میلیارد ها سیاره در گردش و حرکت اند، در شش روز خلق کرده اید، با دل جان قبول کردم. گفتند برای نیکو کاران بهشت و بدکاران جهنم برپا داشته اید، پذیرفتم؛ گفتند شیطان آفریده اید و نهایت خطرناک، باید از او و کارهایش فاصله گرفت، همان کردم. گاهگاهی خودش در زندگی من مداخله کرده، پندار، رفتار و کردارم را هک و ویروسی ساخته، چون فرشته بود شیطان رجیم گفتم.

بزرگ که شدم خواندم که هیچ برگی بدون اجازه آفریدگار از درخت نمی ریزد و اختیار مطلق با پرودگار عالمیان است، تن به تقدیر سپرده، گام برداشتم. الهی، زبانم لال اگر اختیار از توست و ما عاجز و بیچاره پس دوزخ را چرا برپا داشته اید؛ ما که هیچ کاری را بدون رضا حضور انجام داده نمی توانیم؛ کاری که اختیارش با ما نیست، پس جزا چرا؟ شاید در الهام و یا تاویل جبر و اختیار نقصان وجود داشته باشد؟

تکفیرم نکنید پرسش دارم؛ گفتند تکالیف بندگان را مشخص میکنید، واجب و حرام را مشخص میکنید اما نمیتوان از شما عاطفه و داد و ستد عاشقانه دریافت کرد. فرمان میدهید و اگر عبد اطاعت نکند عذاب الیم در انتظار اوست. دیدم از حضور آفریدگار، ارباب و از بنده ها رعیت

ساخته اند و ارتباط ارباب و رعیت منجر به نوعی الهیات وحشت شده است؛ از این تاویل و تفسیر وحشت زده شدم.

چرا نتوان خردمندان با تو عشق ورزید؟

آن کیست که بی جرم و گنه زیست؟ بگو بی جرم و گناه در جهان کیست؟ بگو

من بد کنم و تو بد مکافات کنی پس فرق میان من و تو چیست؟ بگو

آهسته آهسته پرسش های داغ در ذهنم شکوفه کرد که آیا این خدای وحشت، ترس و دوزخدار، خالق ماست؟! یا ما او را خلق کرده و ترس آلود می پرستیم نه عشق باور و خردانگیز؟ خودم را مجاب نتوانستم که تو جبار و قهار باشی؛ آخر جبربالای کی و قهر برای چی؟ تو خود با محبت و عشق خلق مان کردی، مگر نکردی؟ یا نشود من کفر میگویم؟

چرا بنده هایت را از تو و دوزخ می ترسانند؟ توکه دشمن مخلوق نیستی «وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» و هیچ نفسی جز به فرمان خدا نمیرد. آیا باور کنم که اینهمه انتحار و انفجار، گشت و گشتار، قتل و قتال و غارت مردم بینوا و بیچاره و بی گناه به امر و رضا تو صورت می پذیرند؟ اگر نکنم پس آن آیت را چگونه تاویل و تفسیر کنم؟

اگر **مارتین لوتر** نبود، کشیشان قدیس شاید تا امروز مردم را احمق ساخته و بهشت فروشی می کردند؛ لوتر آن فرد دانا و دگر اندیش بود که با فکر بکر خود دوزخ را خرید و به میدان نوتردام رفت و فریاد زد:

آی مردم! من تمام جهنم را خریدم و این هم سند آن است. دیگر لازم نیست بهشت را بخرید چون من هیچ کسی را داخل جهنم راه نمی دهم.

داستایفسکی گفت: اگر خدا نباشد ارزش اخلاقی همه چیز از بین میرود؛ نیچه در برابر گفت خدا مرده است. مکافات آن و مجازات این چه خواهد بود؟ نیچه را که لوتر در دوزخ جا نمی دهد و پاپ هم منکر جهنم شده است؛ نیچه و پیروانش چگونه مجازات خواهند شد وقتی دوزخی وجود نداشته باشد؟!

ای خدای دانایی و عشق، مگر من حق ندارم **مولوی، خیام و حافظ** که ترا چون معشوق می پرستند و با تو درد دل میکنند بر غزالی و فکر بسته و خشکش که ترا مهیب و ترسناک معرفی داشته و لذت بردن از زندگی را حرام میداند و از عشق فرار میکنند، برتر شمرده و برگزینم و **کیمیای سعادت** غزالی را که در آن کیمیای سعادت یافت نمی شود در طاق نسیان بگذارم؟

خداوند! چه اتفاق افتاده که پاپ فرانسیس- پاپ کلیسای کاتولیک روم دیگر به جهنم باور ندارد و آنرا در تعارض با عشق خداوندی میداند و گفته که آدم و حوا داستانی بیش نیست. نکند راست می گوید و خرد باور شده است؟ اگر آدم و حوا افسانه شوند؛ جنگ **هابیل و قابیل** سر دوشیزه **اقلیما** چه میشود و به سر تاریخچه دینی پیدایش چه خواهد آمد؟ نکند **داروین** راست گفته باشد؟

در این طرف اوقیانوسه در برابر اشعریان که معتقد بر جاویدانی بودن و غیر مخلوق بودن قران می باشند؛ اعتزالی ها بر مخلوق بودن قران باور دارند. در این تازه گی ها هم دست اندرکاران دینی گفته اند که وحی کلام تو نیست. الهی، در جهان مدرن و راززدایی شده ی امروز، وحی را کلامت بدانیم و یا وحی را الهام شاعرانه و عارفانه؟ گفته شده، وحی بالاترین درجه شعر است. می گویند شخص پیامبر همه چیز است: آفریننده و تولیدکننده. اگر وحی الهام است؛ درونیست یا بیرونی، زمینست یا آسمانی؟

الهی برخی از سخنگو های دینی ارشاد فرموده اند که از زمان حضور حضرت آدم "نخستین!" انسان در زمین تاکنون حدود تقریبی شش یا هفت هزار سال می گذرد. اما قدیمی ترین فسیل انسانی که تاکنون در روی زمین پیدا کرده اند فسیلی به قدمت ۶۰۰ میلیون سال در قطب شمال است.

به کدام یک باور کنم، به قیاس خام اربابان دین یا به فرگشت انسان بر بنیاد دیدگاهها و پژوهشها و حفاری های زیست شناسان، انسان شناسان و باستان شناسان و نظریات علمی آنان؟

الهی من نمیدانم به علم خود تو میدانی که چرا برای یک قوم و در یک سرزمین کوچک به تعداد آدمهایش (۱۲۴ هزار) پیامبر فرستاده اید؟ و دیگران را از این نعمت محروم داشته اید، اما دگران کم از کم یک آرامش نسبی دارند ولی همان منطقه است که تا حال در آتش و خون می جوشد؛ چرا؟

چرا بشر جستجوگر نمیتواند ۵۰ نه ۲۵ نه ۱۰ نه حتی یک در صد این پیامبران را شناسایی کند به جز: حضراتِ آدم، نوح، ادریس، هود، صالح، ابراهیم، لوط، اسماعیل، یسع، ذوالکفل، الیاس، یونس، اسحاق، یعقوب، یوسف، شعیب، موسی، هارون، داوود، سلیمان، ایوب، زکریا، یحیی، اسماعیل صادق الوعد، عیسی روح الله و محمد مصطفی؛ از دیگرانش چه خبر؟

وقتی در سال چهارم هجری، حضرت معاویه بر خلافت اسلامی، تسلط یافت، بلافاصله به عراق آمد و درسختنرانی خود به مردم گفت: من با شما برسر نماز و روزه نمی جنگیدم، بلکه می خواستم بر شما حکومت کنم و به مقصود خود رسیدم. دیگران هم تلاش دارند به آن مقصود برسند، در قرن بیست و یک خلافت و امارت برپا دارند. بنام دین سرباز گیری می کنند، از قهر و غضب تو و آتش جهنم مخلوق ترا می ترسانند و به انتحاری و انفجاری وعده بهشت و حور و غلمان میدهند.

خداوندا تو بفرما؛ من به مغز کافر و یا دل مسلمان خود گوش دهم؟!

